

رساله لدنیه امام محمد غزالی

رساله ای که ترجمه آن بنظر خوانندگان گرامی میرسد یکی از رسایل گرانمایه و آثار جاویدان حجة الاسلام غزالی است که از خلال مطالب آن می توان بطرز تفکرو وسعت نظر و دانش و بینش و صفا و خلوص نیت او پی برد و براهی که وی برای رسیدن بحق و حقیقت و ادراک و حصول معرفت، برگزیده آگاهی حاصل نمود. در تمام آثار این دانشمند بزرگ ایران و نابغه عالم اسلام يك مطلب مهم جلب نظر میکند و آن اینکه: وصول بحقیقت تنها بوسیله عقل امکان پذیر نبوده و راه حصول معرفت منحصر بشاهده و تجربه نمی باشد بلکه معرفت واقعی آن معرفتی است که از طریق کشف و شهود و الهام قلبی و راه دل بدست آید و العلم نوری قدفه الله فی قلب من یشاء.

اینک تاریخ زندگی و شرح ماجرای حیات این صوفی صافی ضمیر و متشرع بزرگوار بقلم جبران خلیل جبران نویسنده نامی لبنان

میان غزالی و «اوگوستینوس» یکنوع رابطه معنوی و روحی وجود دارد برخلاف تفاوت و فرق فاحشی که بین عصر و محیط آنان از لحاظ مذهب و اجتماع موجود بود. هر دو از یک منبع منشعب شده اند و آن عبارت از میل طبیعی و خاصیت ذاتی آن دو بود که بتدریج آنان را از ظواهر و محسوسات بمعقولات فلسفه و بالاخره بالهیات ارتقاء داده است.

غزالی از دنیا و از تمام زخارف و منصب و مقام آن که حائز بود چشم پوشید و با گوشه نشینی و تصوف، مطالعات خود را نسبت بآن خطوط و خیطوطی که مرحله نهائی علم را بمعرفه ابتدائی دین اتصال میدهد آغاز کرد و بررسی خویش را راجع بآن ظروف نهائی که معرفت و ادراک بشر، باعواطف و احساسات او در آن منزوج و مخلوط است، شروع نمود.

اوگوستینوس نیزه قرن پیش از غزالی همین کار را کرد و هر کس کتاب «اعتراف» او را مطالعه کند خواهد دید که او دنیا و مافیها را نردبانی برای خود جهت وصول بوجود اعلی و صعود در خویش قرار داده است. لیکن من غزالی را در وقوف بحقیقت امور و اسرار عالم از اوگوستینوس نزدیکتر بحقیقت یافته ام. شاید علت آن اختلاف و تفاوت میراثی است که اولی از کلیه علوم اسلامی و فلسفه یونانی و اطلاعات اسلاف خود یافته و دومی فقط از علوم کلیسا و آباء کنیسه در قرون دوم و سوم مسیحی کسب کرده است، مقصود من از میراث کلیه امور و علوم است که در خلال روزگار از فکری بفکر دیگر منتقل شده همانگونه که برخی از خصوصیات و امتیازات جسمی اقوام از عصری بمصر دیگر انتقال می یابد.

بنظر من غزالی يك حلقه طلائی است که افکار متصوفه قدیم هند را با عقاید

فلاسفه الهی بعد از خود انتقال داده است. عقاید بوداییان قدیم نمونه ای از افکار غزالی و آثار « اسپینوزا » و « ویلیام بلایک » عصر جدید، حکایتی از عواطف و احساسات او است.

غزالی را نزد خاورشناسان و دانشمندان غرب مقامی ارجمند و جایگاهی بلند است. آنان در میان فلاسفه شرق برای او ابن سینا و ابن رشد مقام اول را قائل هستند. اما روحانیان غرب او را بزرگترین وارجمندترین متفکر عالم اسلام می‌شمارند و از عجایب اینکه در کلیسای بزرگ « فلورانس » ایتالیا که از بناهای قرن ۱۵ میلادی است تصویر غزالی در میان تصاویر فلاسفه و اساقفه و رهبانان بزرگ که در قرون وسطی پیشوایان و رهبران بزرگ جهان مسیحیت محسوب می‌شدند مشاهده می‌گردد. عجیب تر از آن این است که غربی‌ها به شخصیت و مقام غزالی بیشتر از شرقیان پی برده و آثار او را ترجمه کرده‌اند. تعالیم او را مورد بحث قرار داده‌اند و در مناظرات فلسفی و آراء و عقاید صوفیانه او به تحقیق و مطالعه پرداخته‌اند اما ما، کسانی که همیشه بزبان عربی سخن می‌گوئیم و می‌نویسیم خیلی کم از غزالی و آثار او بحث کرده‌ایم. ما همیشه در جستجوی صدف هستیم ولی گمان می‌کنیم هر آنچه که از دریای زندگی بکرانه روزگار افکنده می‌شود صدف خواهد بود.

باید بگفته‌های نویسنده ارجمند اینان اضافه کرد که عجب تر از هر دو این است که غزالی ایرانی و یکی از مفاخر بزرگ ما است و ما متاسفانه حتی با اندازه معالک عربی هم در نشر عقاید و آثار او بحث و فحص نکرده‌ایم و تعالیم او را که سرچشمه آن تعالیم عالیه اسلامی است مورد تحقیق و عمل قرار نماندیم. امید است که ترجمه این رساله نفیس از این لحاظ سودمند واقع شود.

مقدمه: بنام خداوند بخشاینده مهربان. ستایش خداوندی را سزااست که دل‌های بندگان خاص خود را با پر تو درخشان و لایت زینت بخشیده و روان آنان را بلطف و غایت تربیت نموده و با پ توحید را با کلید فهم و تعقل برای دانشمندان صاحب‌دل باز فرموده است. سپس درود و رحمت بر سرور ما سید انبیاء محمد ص صاحب شریعت و راهنمای امت، بسوی سعادت و بر خاندان او یعنی ناخدا یان کشتی نجات و هدایت، باد.

یکی از دوستان صدیق من نقل می‌کرد که بعضی از دانشمندان، علم لدنی و غیبی را که خواص صوفیه و اهل سلوک بدان اعتماد دارند و معتقدند که علم مذکور قوی تر و عمیق تر از علوم مکتوبه و محصله است، انکار دارد و می‌گوید « من نمی‌توانم چنین علمی را که مورد اعتماد و اعتقاد صوفیه است تصور نمایم و گمان نمی‌کنم کسی در جهان باشد که بدون کسب علم و تحصیل معرفت و صرفاً از روی تعقل و تفکر، بتواند بحقیقت علم و هلم حقیقی نایل گردد.

من گفتم گویا، مدعی از طریق مختلف تحصیل علم اطلاع کامل نداشته و از خصایص روح انسانی و صفات آن و همچنین چگونگی وقوف آن بر علوم غیبیه و انعکاس علم ملکوتی و روان آگاهی نیافته است.

دوست من گفت : آری ، آن مرد میگوید علم فقط ، فقه و تفسیر قرآن و کلام است

و بس !

من گفتم : آری ، لیکن او چگونه مدعی است که علم تفسیر میدانند ، در صورتیکه قرآن دریای بیکرانی است که همه گونه در و صدف ، در آن وجود دارد که در هیچ یک از تصانیف و تفاسیر مشهور بین عوام از آن گوهر های گران بها و حقایق عالیه ، اسمی برده نشده است ، بلکه حقیقت تفسیر غیر از آن چیزی است که آن مدعی می بندارد .

گفت آری ، آن مرد معتقد است که جز تفسیرهای منسوب به «شیری» و «غلبی» و «ماوردی» و امثال اینها که مشهور شده تفسیر دیگری را شایسته توجه نمیداند . گفتم بنابراین ، خیلی از طریق حقیقت دور افتاده است ، زیرا «سلمی» بانحقیق و تنبمی که در سخنان و افکار محققین کرده ، مطالب و حقایقی در تفسیر قرآن جمع آوری نموده که در هیچ یک از آن تفاسیر وجود ندارد و آن مرد که علمی جز فقه و کلام و اینگونه تفاسیر عامیانه نمیشناسد ، گویا از اقسام علوم و از درجات و حقایق و ظاهر و باطن آن آگاهی نیافته است . عادت بر این جاری شده که جاهل بیک موضوع ، منکر آن موضوع میشود و آن مدعی هم که از شراب حقیقت قطره ای ننوشیده و از علم لدنی بومی نبرده ، چگونه میتواند آنرا درک و اقرار نماید و چگونه حاضر میشود که بر خلاف تقلید بچیزی که معرفت ندارد اعتراف کند و آنرا بپذیرد .

دوستم گفت : میل دارم که تو شمه ای از مراتب علوم و همچنین کیفیت علم لدنی را بطوریکه خود بدان اعتقاد و اعتماد داری ، بیان کنی و برشته تحریر در آوری . گفتم : بیان این موضوع بسیار مشکل است ، لیکن میتوانم مقدمات آنرا تا حدی که حال و مجال مقتضی است ، آنچه در ضمیر دارم ، شروع کنم و بدیهی است از طول و تفصیل کلام بمقادیر الکلام ماقبل و دل خودداری خواهم کرد و از خداوند متعال توفیق و یاری جسته خواهش دوست فاضل و گرانمایه را در این رساله کم مایه اجابت مینمایم .

فصل - باید دانست که علم عبارت از تصویری است که نفس ناطقه انسانی ، نسبت بحقایق اشیاء مفرده و مجرد از مواد و اعیان خارجی و کیفیت و کمیت و جواهر و اعراض آنها ، حاصل میکند .

عالم کسی است که باشیاء احاطه حاصل کرده آنها را درک و تصور مینماید و معلوم آن چیزی است که تصور آن در نفس منقوش و منعکس میگردد . و نیز باید دانست که : شرافت و ارزش علم بقدر ارزش و شرافت معلوم و مقام و مرتبه عالم بر حسب مقام و مرتبه علم میباشد .

و چون تردید نیست که شریف ترین و والاترین و ارجمندترین معلومات بشری خداوند یگانه و آفریننده دانا و توانا است ، پس علم بخداوند که عبارت از علم توحید و خداشناسی است ، برترین و شریفترین و عالیترین علوم میباشد و تحصیل این علم ضروری و بر تمام عقلاء و خردمندان واجب و فرض است چنانکه صاحب شریعت علیه الصلوة والسلام

فرموده است: تحصیل علم بر هر مسلمانی واجب است^۱ و نیز برای تحصیل این علم امر بمسافرت فرموده و گفته است: دانش را جستجو کنید هر چند تا کشور چین باشد^۲ و دانشمندان این علم هم فاضلترین و والاترین دانشمندان میباشند و بهمین سبب است که خدای بزرگ در ردیف بالاترین مراتب، نام آنها را ذکر فرموده است آنجا که گفته: «خداوند و ملائکه و دانشمندان گواهی میدهند که جزاخدائی نیست^۳» بنا بر این علماء علم توحید بطور اطلاق پیامبران و پس از آنان دانشمندان هستند که وراثت پیامبران میباشند.

علم توحید و معرفت آفریدگار هر چند والاترین علوم بوده و ذاتاً کامل و شریف است با وجود این سایر علوم را نفی نمیکنند، بلکه تحصیل آن علم مبتنی بر مقدمات بسیاری است که آن مقدمات را باید از علوم مختلف مانند علم نجوم و هیئت و سایر علوم تنظیم و تحصیل نمود و همچنین از علم توحید هم علوم دیگری میتوان بدست آورد که ما در جای خود، همه اقسام آنرا بیان خواهیم کرد.

باید توجه داشت که هر علمی ذاتاً و صرف نظر از معلوم نیک و شریف است، حتی علم سحر هر چند که باطل و لغو است، زیرا علم ضد جهل است و جهل از لوازم ظلمت و ظلمت لازمه سکون و سکون، توأم با نیستی و عدم میباشد در صورتیکه علم مرادف با هستی و وجود است و بدیهی است که وجود بهتر از عدم میباشد. ارشاد، حق، حرکت و نور نیز همه در سلك وجودند. پس وقتی که وجود والاتر از عدم بود علم هم بهتر و عالی تر از جهل است چه جهل مانند نایبناهی و تاریکی است و علم بسان نور و بینائی. آیا کور و بینا و نور و ظلمت با هم مساوی هستند؟ خداوند متعال باین نکته ها اشاره کرده و فرموده است. بگو. ای رسول، آیا کسانی که میدانند با آنان که نمیدانند مساوی هستند.^۴

وقتی دانستیم که علم بهتر از جهل است، حال باید بدانیم که جهل از لوازم جسم و علم از صفات روح میباشد. پس روح، شریف تر و والاتر از جسم خواهد بود! برای علم اقسام بسیاری است که در فصلی جداگانه و همچنین برای عالم در تحصیل علم طرق متعددی است که در فصلی دیگر بیان خواهیم کرد.

و اکنون پس از تعریف علم و معرفت فضیلت علم آنچه باید معلوم شود معرفت نفس است که مقر و محل و آئینه علوم میباشد چه آنکه جسم ممکن نیست محل و مقر علم شود زیرا اجسام متناهی و محدود هستند و با کثرت و عدم تناهی علوم تناسبی ندارند، بلکه در اجسام، جز نقوش و رسوم چیز دیگری قابل انعکاس نیست. در صورتیکه، نفس استعداد پذیرفتن کلیه علوم را بدون ممانعت و مزاحمت و زوال و ملال، دارا میباشد و ما اینک در پیرامون نفس و روان، بطور اختصار سخن میگوئیم:

فصل - در شرح نفس و روح انسانی

خداوند متعال انسان را از دو چیز مختلف آفریده است. یکی از آنها عبارت است

۱- طلب العلم فریضة علی کل مسلم ۲- اطلب العلم ولو بالعبین ۳- شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولو العلم ۴- قل هل يستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون

از ماده تاريك و مركب و كدرخاكي كه در تحت عوامل طبيعي و كون و فساد واقع شده و قائم بغير است و ديگرى عبارت است از روح مجرد و بسيط فروزنده درك كننده كه محرك و مكمل كليۀ آلات و اجسام است .

خداوند متعال تن را از مواد غذائى تركيب فرموده و بوسيلۀ عوامل طبيعي پرورش داده است. سازمان آنرا محكم ساخته و تشكيلات و ارگان آنرا كامل آفريده و حدود آنرا تعيين کرده است ولى گوهر بكتا و كامل و مكمل و سودمند نفس را از «امر» غيبي خود ابداع و آشكار فرموده است .

مقصود من از نفس ، نيروى طالب غذا ، يا نيروهاى محرك شهوت و غضب و با نيروئى كه در قلب وجود دارد و منشاء حس و حرکت و حيات از قلب باعضاء ديگر ميشود نيست ، چه ، اين نيروها روح حيوانى ناميده ميشوند و حس و حرکت و شهوت و غضب ، قوى و لشكريان آن محسوب ميگردند. مثلا قوه اشتها ، غذا كه در اثر اعمال كبد ، در آدمى وجود دارد ، روح طبيعي ناميده ميشود و هضم و دفع از آنار و صفات آن هستند و همچنين كليۀ قواى توالد و تناسل و نامى و ديگر قواى طبيعي ، خدمتگزار تن و تن خدمتگزار روح حيوانى است و روح حيوانى آن قوى را از تن ميگيرد و بر حسب تمايل او آنها را بكار ميبنند .

و اما نفس ، آن جوهر بسيط و كاملى است كه شأن و مقام او ، جز تذكر و تفكر و تدبير و تشخيص و بصيرت چيز ديگرى نيست. تمام دانشها را ميپذيرد و هيچگاه از قبول اشياء مجرد و عادى از ماده ملول و خسته نميگردد و اين جوهر نفيس رئيس ارواح و امير كليۀ قوى است و همه نيروها خدمتگزار او و مطيع او امر او ميشانند .

براي نفس ناطقه ، يعنى اين گوهر ، در نزد هر دسته اى اسمى خاص است. فلاسفه آنرا «نفس ناطقه» مينامند. قرآن ، از آن به «نفس مطمئنه» و «روح امرى» تعبير ميفرمايد . صوفيه از آن ، تعبير به «قلب» مينمايند . اختلاف در اسامى است ولى معنى يكي است و در آن اختلافى وجود ندارد . بنا بر اين ، «قلب» و «روح» باصطلاح ما و «مطمئنه» به تعبير قرآن ، همه از اسامى نفس ناطقه هستند و نفس ناطقه عبارت است از جوهرى بسيط و فعال و درك كننده و هر جا كه ما روح مطلق يا قلب ميگوئيم مقصود همين جوهر مجرد است .

صوفيه ، روح حيوانى را «نفس» مينامند و در شرع هم بهمين نحو اطلاق شده و فرموده است «دشمن ترين دشمنان تو نفس تو ميشانند» كه شارع بان نفس اطلاق کرده و با اضافه آنرا تا كيده نموده و گفته است : آن چنان نفسى كه در ميان دو پهلوى تو قرار گرفته است .^۱ اطلاق اين لفظ اشاره به نيروى شهوت و غضب است كه از قلب برخاسته ميشوند و قلب همان است كه در ميان دو پهلوى واقع شده است .

پس از معرفت اسامى نفس ، اكنون بايد دانست كه محققين و دانشوران در باره حقيقت اين جوهر نفيس عقايد و آراء ، مختلف و تعبير است متفارق دارند .

۱- اعدى عدوك نفسك الى بين جنبيك

متکلمین که در علم جدل مشهور و معروف اند، نفس را جسم میدانند و میگویند نفس جسم لطیفی در مقابل این جسم کثیف مادی است و بعقیده ایشان فرقی بین روح و تن جز لطافت و کثافت وجود ندارد.

بعضی روح را عرض می‌شمارند. برخی از پزشکان بر این عقیده‌اند. و بعضی دیگر خون را روح می‌پندارند و همه این دسته‌ها تنها به تخیلات خود اکتفا کرده و شق‌سومی را جستجو نکرده‌اند.

باید دانست که سه قسم روح وجود دارد: جسم و عرض و جوهر مجرد. روح حیوانی جسمی است لطیف مانند چراغی فروزان که در شیشه دل یعنی آن شکل صنوبری که در سینه آویزان است، نهاده شده. زندگی روشنائی آن چراغ و خون نفت (روغن) آن وحس و حرکت نور آن و شهوت و حرارت و خشم دود آن و قوه اشتها، که در کبد نهفته است خدمتگزار و پاسبان و نماینده آن بشمار می‌آیند.

این روح در تمام حیوانات و همچنین در انسان وجود دارد که خود جسم است و آثارش اعراض. این روح را بادانش و فضیلت الفتی نیست. نه براه آفریده‌ها می‌تواند پی برود نه بحق آفریدگار شناسائی دارد، بلکه خدمتگزار اسیری است که بامرک بدن می‌میرد و با انهدام آن منهدم می‌گردد. اگر خون زیاد شود، بعلمت زیادی حرارت این چراغ خاموش می‌گردد و اگر نقصان پیدا کند بسبب غلبه برودت آن نیز خاموش می‌شود و خاموشی آن سبب مرگ و نابودی بدن می‌گردد.

این روح مخاطب خداوند متعال و مورد تکلیف احکام شرع نیست چه آنکه جانوران و حیوانات طرف خطاب و مکلف با احکام شرع نمی‌باشند و اینکه انسان مکلف مخاطب واقع شده برای خاطر چیزی دیگری است که مخصوص باوست و دیگر حیوانات واجد آن نمی‌باشند و آن چیز همان نفس ناطقه و روح مطمئه است و این روح نه جسم است و نه عرض، بلکه امر خداوند می‌باشد چنانکه فرموده است «بگو ای رسول، روح از امر پروردگار من است»^۱ و نیز فرموده است: «ای نفس مطمئن و دل آرام بحضور پروردگارت باز آی که تو از او خوشنودی و او از تو راضی است»^۲

و امر خداوند نه جسم است و نه عرض بلکه قوه‌ای است الهی مانند عقل اول و لوح و قلم که جوهری فرد و جدا از باره بوده و از انوار مجرد معقول و نامحسوس می‌باشد و روح یا قلب باصطلاح ما مثل همین جوهر مجرد هستند که فساد ناپذیر است و هیچگاه نیست و نابود و مضمحل نخواهد شد بلکه از بدن جدا می‌شود و منتظر است که در روز رستاخیز دوباره بسوی آن برگردد چنانکه در شرع آمده است.

در علوم فلسفی با براهین قطعی و دلایل روشن ثابت شده است که نفس ناطقه انسانی نه جسم است و نه عرض بلکه جوهری است مجرد باقی لایزال و فساد ناپذیر و ما از بیان دلایل و اقامه براهان در اینجا بی‌نیازیم. زیرا دلایل و براهین مذکور در جای خود بیان شده و هر کس بخواهد می‌تواند بکتاب مربوط باین فن مراجعه نموده و از آنها آگاهی یابد.

۱- قل الروح من امر ربي
۲- بايها النفس المطمئنة ادع الى ربك راضية مرضية

و اما راهی که ما در پیش گرفته ایم راه استدلال و برهان نیست بلکه راه کشف و عیان و اعتماد برویت ایمان است .
 خداوند متعال روح انسان را گاهی به « امر » خود و گاهی به « عزت » خود نسبت میدهد و فرموده است « پس دمیدم در او از روح خودم » ۱ و نیز فرموده است : « بگو ای رسول روح از امر پروردگار من است » ۲ و نیز گفته است « ما از روح خودمان در او دمیدیم » ۳ . بدیهی است که خداوند متعال بر تروالاترازا این است که جسم یا عرض را بخود نسبت دهد که هست و ناچیز و در معرض زوال و فنا و تغییر و فساد واقع میباشند . و همچنین شارع صلی الله علیه و سلم فرموده است « ارواح صفوف منظمی هستند . » ۴
 و نیز فرموده است « ارواح شهدا در جوار پرندگان سبز بر میبیرند » ۵ . کنایه از ابدیت و خوش بختی آنها است در صورتیکه عرض ، پس از نابودی و نیستی جوهر نیست و نابود می شود زیرا قائم بالذات نیست و جسم چنانکه در کتب حکمت ذکر شده تجزیه و تحلیل میگردد همانطوریکه پیش از ترکیب از ماده و صورت بوده است . وقتی ما باینگونه آیات و اخبار و براهین عقلی بر می خوریم بی می بریم که روح جواهری است بسیط کامل زنده با الذات که صلاح و فساد دین و آئین از او سرچشمه میگیرد از او ناشی می شود و روح طبیعی و حیوانی و کلیه نیروهای بدن از توابع و فرمانبرداران او میباشند . این جوهر بسیط صور معلومات و حقایق موجودات را درک میکند بدون اینکه توجیهی باشخص و اعیان آنها داشته باشد و روح قادر است بدون اینکه انسانی را دیده باشد ، حقیقت انسانیت را درک کند چنانکه فرشتگان و ملائک و شیاطین را درک میکنند بدون اینکه نیازی بدیدن اشخاص و افراد آنها پیدا کند زیرا حواس بیشتر مردم قادر برویت آنها نیستند و حقیقت آنها را درک نمی نمایند .
 دسته ای از صوفیه میگویند همانطوریکه تن چشم دارد و با آن ظواهر را می بیند دل را هم دیده ای است که با آن حقایق را می نگیرد و رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است « هیچ بنده ای نیست مگر اینکه در دل او دیده وجود دارد که بوسیله آنها امور غیبیه را مشاهده میکند و وقتی که خداوند متعال سعادت بنده ای را بخواهد دیدگان دل او را باز می کند تا آنچه را که از چشم های وی نهان است عیان به بیند . » ۶
 و این روح بامرک بدن نمی میرد زیرا خدا او را بیارگاه خود دعوت کرده و فرموده است : « بسوی پروردگار خود باز گشت نمای » بلکه از بدن اعراض میکند و از آن جدا می شود و لازمه این اعراض تعطیل قوای حیوانی و طبیعی و توقف از حرکت است که از این توقف تعبیر بمرک می شود .

اعتماد و توجه اهل طریقت یعنی صوفیه بروح و دل خیلی بیش از اعتمادی است که آنها نسبت به شخص دارند . چون روح از طرف پروردگار متعال است لهذا مانند

- ۱- فنفتت فیه من روحی ۲- قل الروح من امر ربی ۳- و نفعنا فیه من روحنا
 ۴- الارواح جنود مجنده ۵- ارواح الشهداء فی حواصل طیور خضر
 ۶- ما من عبد الا لقلبه عینان و هما عینان بدرک بهما النیب فاذا اراد الله تعالی بعبد خیراً فتح عین قلبه لیری ما هو غایب عن بصره

غریب و بیگانه‌ای در بدن بسر میبرد و تمام توجهش باصل و مبدأ خود میباشد و روی این اصل در صورتی قوی شود و در لجن زار طبیعت فرو نرود استفاده و استفاده او از اصل و مرجع خویش بیش از منافعی است که از طرف تن و شخص باو میرسد.

پس از اینکه معلوم شد که روح جوهری است بسیط و همچنین دانسته شد که هر جسمی ناگزیر نیازمند بمکان است و هر عرضی بدون جوهر قابل بقانمی باشد باید دانست که این جوهر بسیط در هیچ محلی حلول نکرده و در هیچ مکانی سکونت ندارد و بدن مکان روح یا محل نفس نیست بلکه بدن ابزار روح و اسباب نفس و مرکب دل میباشد و روح متصل باجزاء بدن نیست همانطور که منفصل از آن هم نمی باشد بلکه محیط ببدن و افاده و افاضه کننده بان است. نخستین نوری است که بر مغز تجلی میکند و مغز اولین تجلی گاه تجلیات خاص او است. قسمت اول مغز باسپان او قسمت وسط، وزیر و مدیر او قسمت آخر مغز خزانه و خزانه دار او و اجزاء بدن نیروهای پیاده و سواره او، روح حیوانی خدمتگزار او، روح طبیعی و کیل و نماینده او، خود بدن مرکب او، جهان میدان او، زندگی سرمایه و مکنت او، حرکت تجارت او دانش سود او آخرت هدف و مقصد او شرح راه او نفس «آماده» دشمن در قلب او نفس ملامت کننده (اژامه) هشیار کننده او حواس ظاهره جاسوسان و همکاران او دین نگهبان او عقل استاد او حس شاگرد او بشمار می آیند و پروردگار جهان از ماوراء و همه اینها مراقب او است.

روح بدین وصف که گفته شد و با این ابزار و آلات که شمرده شد باین بدن مادی توجه تامی ندارد و بدان اتصال نمی یابد بلکه بان افاضه فیض میکند و متوجه آفریدگارش می سازد و بامر پروردگار خود تامدت معین از آن استفاده می نماید.

بنابراین در این مسافرت و مدت سفر، روح را کاری جز تحصیل معرفت و کسب دانش نیست چه تنها زینت روح در جهان ابدی زینت دانش است و مال و اولاد که زینت زندگی دنیوی هستند زینده او نتواند بود همچنانکه چشم مشغول بدیدن منظره ها و گوش آماده شنیدن صداها و زبان مهیا برای بیان سخن ها و روح حیوانی مست لذت های شهوانی و روح طبیعی عاشق لذایذ حیوانی است. همانگونه روح قدسی و دل آرام انسانی در تمام مدت حیات جز علم و معرفت چیز دیگری نمی جوید و بچیز دیگری دل نمی بندد. همیشه و در تمام مدت عمر خود را بزیب علم زینت میدهد و هر گاه بچیز دیگری غیر از علم توجه کند تنها بجهت مصلحت و منفعت بدن است نه از لحاظ هدف و مقصد خود.

اکنون که احوال روح و دوام و بقاء و عشق و علاقه او بعلم و معرفت دانسته شد لازم است باقسام علم توجه نماییم. هر چند اقسام آن بسیار است لیکن ما بطور اختصار آنرا بر می شمیریم.

فصل در اقسام علم - باید دانست که علم بر دو گونه است یکی شرعی و دیگری عقلی. بیشتر علوم شرعی در نزد آنها که واقفند عقلی است همانگونه که بیشتر علوم عقلی در نزد دانشمندان آن علوم شرعی هستند و کسی که خدا باو افاضه نور نکند نوری برای او نخواهد بود ۱۷

قسم اول یعنی علم شرعی خود بردو گونه است یکی اصول و دیگری فروع. علم اصول یا علم توحید عبارت است از توجه و معرفت بذات خداوند و صفات قدیمه و فعلیه و صفات ذاتیه او که باسامی متعدد بیان شده است و همچنین نظر و مطالعه در احوال پیامبران و پس از آنان احوال امامان و صحابه و توجه در مَرَك و حیات و قیامت و حشر و نشر و حساب و وصول بفضل حضرت پروردگار از اصول عقاید محسوب می شوند. تمسك محققان این علم اولاً آیاتی از قرآن کریم و ثانیاً احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم و ثالثاً دلائل عقلی و براهین قیاسی است.

دانشمندان این علم مقدمات قیاس جدلی و مبانی آنرا از منطق فلاسفه گرفته اند لیکن بیشتر الفاظ را در غیر مورد خود استعمال نموده و در عبارات و اصطلاحات آنها از قبیل جوهر و عرض و دلیل و استدلال و حجت و غیره تعبیراتی کرده اند بطوریکه معنی هر لفظی از الفاظ نزد هر دسته ای مختلف و متفاوت است. مثلاً مقصود فلاسفه از جوهر چیزی و صوفیه چیزی و متکلمان چیز دیگری است. همچنین دیگر مسائل که مقصود ما در این رساله تحقیق معانی الفاظ و تشریح آراء و عقاید این نحله ها نیست و در این باب بحث نمیکنیم.

این دسته (کسانیکه در معرفت اصول عقاید با استدلال عقلی متمسك می شوند) در اصول و علم توحید مخصوصاً بکلام و بحث و استدلال توجه دارند و بهمین مناسبت متکلم لقب یافته و مشهور شده اند بطوریکه علم کلام معروف به علم توحید گردیده است. از جمله علم اصول تفسیر قرآن است چه آنکه قرآن از بزرگترین و والا ترین و گرامی ترین کتابها است و در آن مشکلات و اسرار بسیاری موجود است که هر عقلی نمی تواند بر آن راه یابد مگر کسانیکه در فهم کتاب حق مورد عنایت و الطاف او قرار گرفته اند.

رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرموده است: «هیچ آیه ای از آیات قرآن نیست مگر اینکه برای آن آیه ظاهر و باطنی است برای آن باز باطنی است تا هفت بطن.»^۱ و در حدیث دیگری تانه بطن آمده و نیز فرموده است: «برای هر حرفی از حروف قرآن حدی و برای هر حدی مطلبی است.»^۲

خداوند متعال خبر داده است که در قرآن کریم کلیه علوم و حقایق ظواهر موجودات و اسرار آن کوچک و بزرگ و محسوس و معقول وجود دارد و اشاره باین معنی است که فرموده «خشك و تری در جهان نیست مگر اینکه در کتاب مبین موجود میباشد»^۳ و نیز فرموده «باید خردمندان متذکر آیات او باشند و در آن تعقل نمایند»^۴.

بنابراین وقتی امر قرآن از بزرگترین امور و فهم آن از مشکلات میباشد کدام مفسری است که بتواند چنانکه باید حق آنرا ادا کند و کدام دانشمندی است که از عهده حل اسرار آن برآید؟ آری هر يك از مفسرین باندازه توانائی خود به تفسیر آن پرداخته

۱- مامن آیه من آیات القرآن الاولها ظاهر و بطن و لبطنه بطن الی سبعة بطن

۲- لكل حرف من حروف القرآن حد و لكل حد مطلع ۳- لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین

۴- لیدبروا آیاته و لیتذکروا لوالا الالباب

و بمقدار عقل و دانش خویش به بیان آن همت گماشته و هر کدام چیزی گفته اند لیکن در حقیقت چیزی نگفته اند.

علم قرآن مشتمل است بر علوم اصول و فروع شرعی و عقلی. بنا بر این بر مفسر لازم است که قرآن را از جهات و نظرات مختلف از نظر لغت، استعاره، ترکیب لفظ، جهات نحو و صرف، از لحاظ عقاید فلاسفه، آراء صوفیه مورد توجه و تحقیق قرار دهد تا تفسیر او بحقیقت و واقع نزدیک شود. و هر گاه بیکی از جهات اکتفا کند و بیک فن قناعت نماید نمی تواند از عهده بیان و اقامه برهان بر آید. و نیز از جمله علم اصول، علم حدیث و اخبار است. پیغمبر اکرم ص فصح ترین مردم عرب و عجم بوده و معلم او از طرف خدا با و وحی فرموده و عقل او بر تمام موجودات آسمانی و زمینی محیط و دانا بوده و در زیر هر کلمه ای از کلمات او بلکه هر لفظی از الفاظ او دریائی از اسرار و گنجینه ای از رموز نهفته است. بنا بر این علم اخبار و معرفت احادیث و آثار او موضوعی بزرگ و امری مهم میباشد.

هیچ کس نمی تواند چنانکه باید بسختان رسول و علم حدیث نبوی احاطه پیدا کند و بآن واقف شود مگر این که با اعمال دستورات شارع نفس خود را مهذب و دل خویش را با توجه براه حق و ارشاد شرع از انحراف حفظ نماید.

کسی که میخواهد در راه تفسیر قرآن و تاویل اخبار قدم گذارد و بیانش با حقیقت منطبق باشد لازم است که نخست بعلم لغت واقف شود. در علم نحو تبصر کامل پیدا نماید. در میدان قواعد و اصول صرف و اعراب ممتاز گردد چه علم لغت نردبان سایر علوم محسوب است و کسی که باین علم آگاهی نداشته باشد راهی برای کسب علوم ندارد. بدیهی است کسی که بخواهد بر بالای سطحی قرار گیرد ناچار باید اول برای خود نردبانی تهیه کند سپس بآن سطح بالا برود. علم لغت نیز برای دیگر علوم وسیله ارتقاء و نردبان صعود میباشد. لهذا هیچ دانشجوئی از علم لغت بی نیاز نمی تواند باشد زیرا چنانکه گفته شد علم لغت مبناً و اصل هر قاعده و اصلی است.

نخستین مبحث علم لغت معرفت حروف است که بمنزله کلمات مفرده میباشد. پس از آن شناختن افعال مثل افعال ثلاثی و رباعی و غیره لازم است و همچنین بر لغوی است که باشعار عرب مخصوصاً باشعار جاهلیت که بهترین و محکم ترین اشعار عرب و موجب آسایش خاطر و خورسندی روح است، توجه دقیق نماید.

لیکن با وجود علم لغت و با توجه باشعار و حروف و کلمات تحصیل علم نحو لازم و واجب است چه علم نحو برای علم لغت بمنزله ترازو برای سیم وزر و منطق برای فلسفه و عروض جهت شعر و متر برای پارچه و کیل برای غلات بشمار می آید. بدیهی است هر چیزی که با ترازوی مخصوص بخود توزین نشود حقیقت کم و زیاد آن معلوم نخواهد شد. پس علم لغت وسیله و مقدمه برای رسیدن بعلم تفسیر و اخبار و علم قرآن و دلایل علم توحید محسوب می شوند و علم توحید علمی است که نفوس آدمیان جز بوسیله آن راه نجات ندارند و ایمنی از روز رستاخیز جز بوسیله آن مقدور نمی باشد. این بود بیان علم اصول عقاید یا اصول دین.

نوع دوم از علم شرعی علم فروع یا علم احکام میباشد زیرا علم یا نظری است و یا عملی. علم اصول علمی است نظری و علم فروع علمی، عملی است. علم عملی مشتمل است بر حقوق سه گانه زیر:

اول حق خداوند متعال که عبارت است از ازارکان عبادات مانند مباحث طهارت، نماز، روزه، زکوة، حج، جهاد، ادعیه، نماز عیدین و نماز جمعه و مستحبات آن از قبیل نوافل و غیره.

دوم حق بندگان نسبت بیکدیگر که عبارت است از مقررات اجتماعی که خود بردو گونه است یکی باب معاملات مثل بیع، شرکت، حبه، قرض، قصاص و تمام مباحث دیانت دیگری ابقاعات و عقود مانند نکاح طلاق عتق رق و مباحث و مسائل ارث که این دو نوع را اصطلاحاً فقه می نامند و علم فقه علم شریف مفیدی است که نفع آن عام و برای عموم مردم بعلمت نیازی که بآن دارند ضروری و نافع میباشد.

سوم حق شخص نسبت به روح خود که عبارت است از علم اخلاق و اخلاق یا مذمومه است که باید از آن اجتناب و پرهیز نمود و یا اوصاف نیک و ممدوحه است که لازم است آنرا کسب نمود و روح را بوسیله آن زینت بخشید و این دو در قرآن مجید و احادیث نبوی تشریح و تعیین گردیده و هر کس خود را بآنها بیاراید بهشت جاویدان خواهد یافت. و اما قسم دوم از تقسیم اولیه علم یعنی علم عقلی علمی است بسیار مشکل که حقیقت و خلاف حقیقت در آن ممکن الوقوع میباشد. این علم سه مرتبه منقسم می شود: مرتبه اول علم ریاضی و علم منطقی.

از جمله علم ریاضی حساب است که در عدد بحث میکنند و هندسه است که در مقادیر و اشکال گفتگو می نماید. هیئت است که در پیرامون افلاک و ستارگان و مناطق و زمین و لوازم آن بررسی و تحقیق می کند. احکام موالید و طالع شناسی هم از این علم پدید می آید. و از جمله علم ریاضی موسیقی است که ناظر بر تعیین ثبوت او تار میباشد. اما علم منطقی علمی است که در مدارکات تصویری انسان و بیان حد و رسم و یا در قضایای تصدیقی و شرح قیاس و برهان بررسی و فحص می نماید. روی این اصل علم منطقی نخست بمفردات پرداخته و سپس بمرکبات قضایا و اقسام قیاس سپس به برهان که آخرین مسائل منطقی است می پردازد.

مرتبه دوم یا مرتبه وسط علم طبیعی است. در این علم از جسم مطلق مبانی و اركان عالم جواهر و اعراض و حرکت و سکون و کیفیت آسمانها و اشیاء فعلی و انفعالی بحث می شود. مراتب موجودات، اقسام نفوس و اجسام، چگونگی حواس و کیفیت ادراک آنها و همچنین علم پزشکی با علم ابدان و شناسائی امراض و کیفیت معالجات و وسائل مربوط بآن نیز از این علم منشعب میگردد. و از متفرعات این علم است، جو شناسی، معدن شناسی شیمی و امثال آنها.